

پژوهشی در کتاب‌های دانشگاهی از منظر نگارشی: آسیب‌شناسی کلیشه‌نویسی

الهام سیدان^۱
(دریافت: ۹۷/۷/۵ - پذیرش: ۹۸/۵/۷)

چکیده

در پژوهش‌های دانشگاهی، زبان نقش مهمی در انتقال مفاهیم و یافته‌های علمی دارد. در سال‌های اخیر بی توجهی به قواعد دستوری و کاربرد نادرست واژه موجب اختلال در پیام‌رسانی شده و آسیب‌های جدی برای زبان در پی داشته است. تکرار، شتابزدگی و کاربرد ناشیانه برخی واژه‌ها و عبارات از جمله این آسیب‌ها است که موجب شکل‌گیری برخی کلیشه‌های زبانی شده است. این کلیشه‌ها بدون تفکر و به صورت گسترده در متون دانشگاهی به کار رفته‌اند و به دلیل تکرار قالبی و کاربرد نادرست کلمات، تأثیرپذیری از زبان عامه، ادبی‌مآبی، ابهام و اطناب، ضمن کاستن از صراحت و سلاست، به زایایی زبان آسیب زده‌اند. در این پژوهش، به منظور تبیین آسیب‌های کلیشه‌نویسی در متون دانشگاهی و ارائه راه‌حلی برای اصلاح آن‌ها، کلیشه‌های زبانی در شش درسنامه دانشگاهی بررسی می‌شوند. نتایج این بررسی نشان می‌دهد کلیشه‌ها در بخش‌های آغازی، میانی و پایانی کلام در متون دانشگاهی به کار می‌روند و به شیوه‌های گوناگونی ساخته می‌شوند: گرت‌برداری از زبان‌های بیگانه، تأثیرپذیری از زبان عامه، بهره‌گیری از عبارات ادبی مبتذل و بی توجهی به معنای قاموسی کلمه و تغییر معنای آن. برای اصلاح کلیشه‌ها می‌توان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های دستوری زبان فارسی و با استفاده از قید، حرف ربط، بدل و ... جایگزین مناسبی برای آن‌ها یافت؛ ضمن اینکه کاربرد علائم سجاوندی مناسب نیز نویسنده‌ها را از برخی کلیشه‌های زبانی بی‌نیاز می‌کند.

کلیدواژه‌ها

زبان علم، کلیشه، نگارش، متون دانشگاهی.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان (e.sayyed@ltr.ui.ac.ir).

مقدمه

زبان علم از جمله کاربردی‌ترین گونه‌های زبانی است که نقش اصلی آن برقراری ارتباط میان اهل علم و انتقال یافته‌ها و مفاهیم علوم مختلف است. گونه علمی یا زبان علم دقیق‌ترین کاربرد زبان معیار در جامعه زبانی است و انتخاب صحیح واژگان و رعایت کامل قواعد دستوری در آن اهمیت بسزایی در انتقال مفاهیم علمی دارد. مفاهیم علمی باید به زبانی ساده، بی‌پیرایه، فهمیدنی و به‌دور از هرگونه ابهام و مطابق با قواعد دستوری زبان به خواننده منتقل شود؛ درحالی‌که با پیشرفت علوم و انتشار روزافزون کتاب‌های علمی، بی‌توجهی به اصول زبانی آسیب‌های بسیاری برای زبان به‌همراه داشته است. بی‌توجهی به شیوه نگارش در کتاب‌های دانشگاهی باعث شده است که مجموعه‌ای از خطاهای واژگانی و دستوری به این کتاب‌ها راه یابد. متأسفانه برخی ویراستاران هم در ویرایش این متون بیشتر بر زیباسازی ظاهری آن متمرکز شده و به حداقل‌های ضروری ویرایش زبانی نیز توجه نکرده‌اند.

از جمله آسیب‌های نگارشی در متون دانشگاهی، کاربرد وسیع و بدون تفکر کلمات و عبارات کلیشه‌ای است. کلیشه‌ها کلمات و عبارات تکراری و فاقد خلاقیتی هستند که به شیوه‌های مختلف در متون دانشگاهی راه یافته‌اند. البته طبق تعاریف مطرح‌شده، کلیشه‌ها در برخی از گونه‌های زبانی، مانند زبان عامه، نقش بلاغی مؤثری در برقراری ارتباط دارند؛ اما کاربرد آن‌ها در گونه علمی صحیح نمی‌نماید. بسیاری از این کلیشه‌ها صرفاً در نوشتار کاربرد دارند و به زبان گفتاری وارد نشده‌اند و بنابراین نمی‌توان آن‌ها را از مصداق‌های تحول زبان در نظر گرفت؛ ضمن اینکه اغلب با طولانی کردن نوشته از وضوح و رسایی آن می‌کاهند. به منظور آسیب‌شناسی کلیشه‌ها در این پژوهش، پس از تبیین مبانی نظری، کلیشه‌های نگارشی در شش کتاب دانشگاهی^۱ بررسی و با توجه به موقعیتشان در متن در سه نوع عبارت‌های آغازی، کلمات و عبارات میانی، و عبارات پایانی طبقه‌بندی و تحلیل شد. این بررسی به‌منظور پاسخ به پرسش‌های ذیل بوده است:

۱. تاریخ اسلام از آغاز تا سال چهارم هجری (قائدان، ۱۳۹۶)؛ تاریخ تحلیلی زندگانی ائمه معصومین (قریشی کرین و قاسمیان، ۱۳۹۶)؛ تمدن اسلامی در عصر عباسیان (مکی، ۱۳۸۳)؛ تاریخ تحول دولت در اسلام (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴)؛ تاریخ‌نویسی در ایران: نقد و بررسی منابع برگزیده (از ابوعلی بلعمی تا میرزا آقاخان کرمانی) (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶)؛ تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه (شعبانی، ۱۳۹۵).

- کلیشه چیست، چه مشخصاتی دارد و چرا برای زبان آسیب‌زاست؟
- اقسام کلیشه‌های زبانی در درس‌نامه‌های دانشگاهی چیست و چه آسیب‌هایی برای زبان دارد؟

- چه راهکارهایی برای پرهیز از کلیشه‌های زبانی وجود دارد؟
بنابراین هدف از پژوهش حاضر، بررسی کلیشه‌های زبانی و آسیب‌شناسی آن‌ها در درس‌نامه‌های دانشگاهی و پیشنهاد راه‌حل‌هایی برای اصلاح آن‌هاست.

پیشینه پژوهش

در باب کلیشه‌های زبانی در زبان فارسی، تحقیقات چندانی صورت نگرفته و تنها چند مقاله در این زمینه نگاشته شده است: ذوالفقاری (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «کلیشه‌های زبانی در متون کلاسیک ادب عامه فارسی» این موضوع را بررسی می‌کند که کلیشه‌های زبانی در متون کلاسیک عامه تا چه اندازه در عامه‌نگاری مؤثر بوده است. مختاری اردکانی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «کلیشه» بر مبنای فرهنگ پارتریج (Partridge, 1985) ضمن تعریف کلیشه، اقسام آن را تبیین می‌کند. حسن زاده میرعلی و همکارانش (۱۳۹۳) در مقاله «درآمدی بر نظریه عام کلیشه‌ها» ضمن معرفی نظریه پرمیاکوف^۱ و جایگاه آن در نقد ادبی، تلفی زبان‌شناسان و صورت‌گرایان را در باب کلیشه‌ها و نظریه عام کلیشه‌ها در حوزه ادبیات را عامیانه بررسی می‌کنند.

مقالاتی نیز در باب ویرایش برخی متون درسی و دانشگاهی نوشته شده است؛ از جمله: هاجری (۱۳۸۸) در مقاله «نکاتی چند درباره ویرایش متون درسی» ضمن تأکید بر رعایت زبان معیار، برخی نکات ویرایشی و نقش آن در شکل‌دهی متون درسی را بررسی می‌کند. این مقاله توجه ویراستاران را علاوه بر واژه و جمله، به واحدهای فراجمله‌ای متن جلب می‌کند. داوری (۱۳۹۶) در مقاله «زبان غیر معیار در فرهنگ درست‌نویسی سخن» با ذکر شواهد و نمونه‌های متعدد، کاستی‌ها و نادرستی‌های فرهنگ سخن را بررسی می‌کند. با تأمل در این پژوهش‌ها مشخص می‌شود که آسیب‌شناسی کلیشه‌ها در کتاب‌های دانشگاهی پیشینه‌ای ندارد.

مبانی نظری پژوهش

الف) معنای لغوی و اصطلاحی کلیشه^۱

کلیشه (cliché) در اصل واژه‌ای فرانسوی است و در قاموس لغت به معنای تصویر یا نوشته‌ای است که بر فلز یا چوب حک کنند و آن را به هنگام چاپ کردن کتاب، مجله و غیره به کار برند (معین، ۱۳۷۷: ذیل «کلیشه»). در معنای اصطلاحی تعاریف مختلفی از کلیشه مطرح شده است؛ از جمله: «یک عبارت یا عقیده مبتذل و مستعمل» (Stevenson, 2010: cliché) و «بیان مبتذل مستعمل که بی‌روح و مرده است» (Cuddon, 2013: cliché). «کلیشه‌ها گروهی از کلمات هستند که مدت‌زمان طولانی و بدون تغییر در کنار یکدیگر به کار رفته‌اند و به نظر می‌رسد در یک قالب قرار گرفته‌اند» (Pickrel, 1985: 257).

جامع‌ترین پژوهش در باب کلیشه، اثر اریک پارتریج (Partridge, 2005) به نام فرهنگ کلیشه‌ها است. از نظر پارتریج «کلیشه عبارت یا جمله کوتاهی است که کهنه، فرسوده و چنان مبتذل است که سخنوران دقیق و نویسندگان وسواسی با دقت زیاد از آن پرهیز می‌کنند؛ زیرا احساس می‌کنند کاربرد آن توهینی به فهم مخاطبان یا فهم عمومی است» (Partridge, 2005: xi). پارتریج در پاسخ به این پرسش که چرا کلیشه‌ها به‌طور

۱. محث کلیشه در این پژوهش، وجوه مشترکی با موضوع زبان قالبی (formulaic language) دارد. این اصطلاح تعاریف بسیاری دارد، به گونه‌ای که نمی‌توان تعریفی واحد ارائه کرد؛ اما در غالب تعاریف، تکرار عبارات موجود و معین، سخن قالبی شناخته می‌شود. در واقع «زبان قالبی اصطلاحی است که در بعضی از مطالعات توصیفی و نظری دستور در مورد پاره‌گفت‌هایی به کار می‌رود که در داشتن ویژگی‌های معمول نحوی و صرفی با دیگر ساخت‌های زبانی متفاوت‌اند و آنگاه که به کلام اعمال می‌شود استفاده از صورتی ثابت از کلمات را به ذهن متبادر می‌کند که برای برآوردن مقصودی رایج به کار می‌رود» (آقاگل‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۱۹). در این باره، به عقیده ورتینکوف (۱۳۸۰: ۷۷) در زبان فارسی انگاره‌های نحوی‌ای وجود دارد که روابط میان اجزاء آن‌ها از دیدگاه روابط نحوی زنده، توجیه‌پذیر نیست و ساخت نحوی در این انگاره‌ها ثابت است، واژه‌های آزاد آن‌ها متغیرند و معنای آن‌ها برخلاف واحدهای اصطلاحی نه توسط مجموعه واژگان بلکه از طریق طرح دستوری جمله شکل می‌گیرد. او عباراتی چون «قبول نکرد که نکرد»، «پول‌ها تمام‌شدنی نیست که نیست» را از جمله این عبارات قالبی می‌داند. بسیاری از اشعار شفاهی به‌ویژه حماسه‌ها قالبی هستند که به صورت تکراری از صفات و قالب‌های معرفی داستان‌ها و گفتارهای یکسان استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، اگر اثری از یک شیوه قابل پیش‌بینی برای الگوهای ثابت یک نوع پیروی کند، قالبی نامیده می‌شود (Baldick, 2001: formulaic). با توجه به اینکه بحث از زبان قالبی از جمله موضوعاتی است که به حوزه دستور و زبان‌شناسی مربوط است و ارتباط مستقیمی با موضوع مقاله ندارد، از طرح آن صرف نظر شد.

گسترده استفاده می‌شوند، به سخنی از فرانک وایتکر^۱ استناد می‌کند: «شتاب‌زدگی آن‌ها را تقویت می‌کند؛ اما اغلب اوقات آن‌ها از تنبلی ذهن ناشی می‌شوند» (Partridge, 2005: xii). پارتریج معتقد است که کاربرد کلیشه‌ها آسان است و تحصیلات ناقص - که دام پخته‌خوارهاست - علت کاربرد بسیاری از آن‌هاست. فرد بی‌فرهنگ و کم‌مطالعه عبارتی کهنه را مشاهده می‌کند و گمان می‌کند که آن مناسب و به‌روز است. تمایل به نمایاندن خود غالباً در اقتباس کلمات بیگانه نشان داده می‌شود (Partridge, 2005).

پارتریج کلیشه‌ها را به عبارات مثلی شبیه می‌داند؛ اما تفاوتی برای آن‌ها در نظر می‌گیرد: ضرب‌المثل‌ها نمونه‌هایی از خرد قومی و کلیشه‌ها شواهدی از جمود قومی هستند. با سرعت افزایش محبوبیت ضرب‌المثل‌ها در میان طبقات متوسط و بالاتر، کلیشه‌ها نیز در میان آن‌ها به‌طور فزاینده‌ای محبوب می‌شوند. پارتریج کاربردهای فراوانی برای کلیشه در نظر می‌گیرد؛ آن‌ها در گزارش فوتبال شنیده می‌شوند و مردم انتظار شنیدن آن‌ها را دارند؛ سیاستمداران کلیشه را یار همیشگی خود می‌دانند و شاعران کلیشه ادبی و کلیشه فرهنگی را برای تمهید وزن و غلبه بر قافیه گریزان سودمند یافته‌اند (Partridge, 2005).

از دیگر کسانی که به طرح نظریه منسجمی در باب کلیشه‌ها پرداخت، پرمیاکوف، پژوهشگر روسی، است. نظریه او به نظریه عام کلیشه‌ها^۲ معروف است و در کتاب *از ضرب‌المثل تا داستان عامیانه: یادداشت‌هایی در باب نظریه عام کلیشه*^۳ این موضوع را بررسی کرد (به نقل از: شفییی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۷۹). این کتاب در سال ۱۹۶۸ به زبان روسی منتشر و در سال ۱۹۷۹ به انگلیسی ترجمه شد. پرمیاکوف در این کتاب مجموعه‌ای از کلیشه‌های زبانی و ادبی از جمله مثل‌ها و عبارات مثلی را بررسی کرده است. او هر متنی را به کلیشه و ناکلیشه تقسیم می‌کند؛ ناکلیشه آن است که در آن خلاقیت و ابداع همیشه وجود دارد و کلیشه آن است که گاه بدون کمترین تصرفی به صورت قالبی به کار می‌رود (به نقل از: شفییی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۷۹). این نظریه به مطالعات عامیانه وابسته است. نظریه عام کلیشه‌ها مرز ادبیات عامیانه را روشن می‌کند و می‌توان زبان محاوره و غیر کلیشه را از آن جدا کرد (حسن‌زاده میرعلی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۹).

در بسیاری از تعاریف، کلیشه بیانی مبتدل و فاقد خلاقیت در نظر گرفته شده است که باید از کاربرد آن پرهیز کرد: «کلام و بیانی که از شدت تکرار و تداول تقریباً بی‌معنا و

1. Frank Whitaker

2. general theory of cliches

3. *From Proverb to Folk-Tale: Notes on the General Theory of Cliché*

خنی شده است. وقتی سخنانی از این دست وارد متنی شود متن را کسالت بار و گنگ می‌کند و خیر از تنبلی نویسنده یا ناتوانی نویسنده دارد. چه بسا که یک نویسنده کم تجربه این کلیشه‌ها را بازنشاند و آن‌ها را به کار گیرد؛ اما حتی مبتدی‌ها نیز می‌توانند از این کلیشه‌ها با استفاده از زبانی بی‌پیرایه، مستقیم و تفصیلی پرهیزند» (کارلز و زیمانسکی، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۶). جرج بیکر^۱ نیز کلیشه را همچون سکه‌ای می‌داند که به واسطه استفاده بسیار، خراب شده و تغییر شکل داده است (Partridge, 2005: XI). برخی محققان نیز معتقدند کلیشه‌ها در آغاز جزء متون تولیدی بوده و جنبه خلاق داشته‌اند؛ اما به دلیل تکرار و ناشناختگی گویندگان آن‌ها و تناسب با افکار و زبان گروهی از مردم، ماندگار شده‌اند، و صورت‌های قابل پذیرش در نظر کاربران خود پیدا کرده و با متون عامیانه امتزاج صوری و معنایی یافته‌اند (حسن‌زاده میرعلی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۹).

در برخی از کتاب‌های نگارش فارسی تعابیر کلیشه‌ای را از جمله کاربردهای نادرست واژگان دانسته‌اند (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱۸۳). از نظر نیکویخت (۱۳۹۳: ۱۱۵) کلیشه «کاربرد واژه یا عبارتی به صورت تکراری و قالبی و بدون تفکر برای مفاهیم گوناگون است؛ این تعابیر و واژه‌ها به سرعت در زبان منتشر می‌شود و جای تعابیر دیگر را می‌گیرد». برخی محققان نیز بی‌اینکه به صورت مجزا به موضوع کلیشه توجه کنند، ذیل خطاهای واژگانی به انواعی از کلیشه‌ها اشاره کرده‌اند.

صرف نظر از تعاریفی که کلیشه را نوعی ابتدال و تکرار قالبی معرفی می‌کند، در برخی از تعاریف هم برای کلیشه‌ها جنبه‌های بلاغی در نظر گرفته شده است: «عباراتی زیبا و منصفانه‌اند که در مباحث منطقی و قابل توجیه به کار می‌روند و در گفتار، مخاطبان را قانع و خشنود می‌کنند ... کلیشه تجسم یافته خرد آماده دیگران است که هیچ کسی در وجود آن‌ها شک نمی‌کند یا آن‌ها را رد نمی‌کند» (زیدرولد به نقل از: حسن‌زاده میرعلی و همکاران، ۱۳۹۳: ۶۱).

اختلاف نظرهای بسیاری در تعریف کلیشه در منابع مختلف مطرح است و این امر ارائه تعریفی یکسان از آن را دشوار می‌کند. به نظر می‌رسد در تعیین جایگاه کلیشه‌ها در زبان باید به عوامل مختلفی از جمله گونه سخن، مخاطب، بافت همراه، بافت موقعیتی، و فرهنگ توجه کرد. طبق تعاریف مطرح شده کاربرد کلیشه‌ها در ادب عامه گاه به ایجاز سخن و بلاغت کلام می‌افزاید؛ در حالی که در گونه علمی استفاده از اقسام کلیشه از جمله

عبارات مبتذل تکراری، عبارات ادبی، دشنام‌ها، و نفرین‌ها پسندیده نیست. بسیاری از مطالبی نیز که در باب کلیشه‌ها مطرح می‌شود، از جمله نظریه عام کلیشه‌ها، در اصل به ادبیات عامیانه مربوط است. کلیشه‌ها در ادب عامه ناپسند نیستند و از جمله عوامل بلاغی مؤثر در ارتباط شناخته می‌شوند؛ اما تعمیم آن‌ها به گونه علمی آسیب‌هایی را برای زبان به همراه دارد. بنابراین، هنگامی که از کلیشه در متون علمی بحث می‌شود، منظور کلمات و عباراتی هستند که چنین مشخصه‌هایی دارند: (۱) مبتذل، پیش‌پاافتاده و رایج هستند؛ (۲) تکرار شونده‌اند؛ (۳) حاصل شتاب‌زدگی هستند و از تنبلی ذهن ناشی می‌شوند؛ (۴) گاهی نویسندگان برای فضل‌فروشی و رسمی‌تر کردن نوشته آن‌ها را به کار می‌برند؛ (۵) متن را گنگ و نامفهوم می‌کنند؛ (۶) با اطناب همراه هستند؛ (۷) از زایایی زبان و تنوع واژگان جلوگیری می‌کنند.

ب) اقسام کلیشه

پارتریج تقسیم‌بندی منسجمی در باب کلیشه‌ها دارد. او کلیشه‌ها را به چهار نوع تقسیم می‌کند و معتقد است گروه دوم اغلب با گروه اول و گروه چهارم گاهی با گروه سوم تداخل دارد (Partridge, 2005: xii):

گروه اول: اصطلاحاتی که کلیشه شده‌اند؛ یعنی اصطلاحاتی که بدون تمیز و تشخیص به کار رفته‌اند، به گونه‌ای که نکته اصلی آن‌ها محو شده یا حتی به طور کامل از بین رفته است. کلیشه‌های اصطلاحی عام‌ترین کلیشه‌ها هستند. آن‌ها ذخایر متداولی را تشکیل می‌دهند که برای یک فرد عامی، روزنامه‌نگار و محقق شناخته شده است (Partridge, 2005: xiii).

گروه دوم: شامل کلیشه‌های غیر اصطلاحی یعنی عبارات مبتذل است. این کلیشه‌ها با تسامح به انواعی تقسیم می‌شوند: عمومی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و مطبوعاتی (که اغلب با گروه قبلی تداخل دارد) و ادبی. تعداد کمی از این کلیشه‌ها در اصل مطبوعاتی یا سیاسی هستند (Partridge, 2005: xiii).

گروه سوم: عبارات دم‌دستی و اقتباس‌های آشنا از زبان‌های بیگانه هستند. عبارات و نقل قول‌ها از زبان‌های مرده و خارجی به دو دسته تقسیم می‌شوند: (۱) نقل قول‌های بدون نام نویسنده یا عبارت‌هایی که بدون تفکر اقتباس می‌شوند و (۲) نقل قول‌های مناسب و بجا (Partridge, 2005: xiv).

گروه چهارم: اقتباس از ادبیات انگلیسی است. بسیاری از محققان چنین نقل قول‌هایی را به این دلیل که جملاتی مستقل هستند و با یک فعل اصلی کامل می‌شوند کلیشه

نمی‌دانند. از نظر پارتریج معیار کلیشه بودن، روزمرگی و کاربرد تکراری است نه ماهیت عبارت؛ بنابراین کاربرد مفرط، نه کیفیت مربوط به گروه واژه‌ها بلکه کلیشه‌ها را مشخص می‌کند (Partridge, 2005: xiv).

کادن (Cuddon, 2013: cliché) نیز به‌طور ضمنی به سه نوع کلیشه اشاره دارد: تعداد زیادی از اصطلاح‌ها به دلیل استفاده گسترده و بیش‌ازحد که به کلیشه تبدیل شده‌اند؛ عبارات ادبی مبتذل که اغلب به اشتباه نقل شده‌اند و عبارات استعاره‌ای که اغلب از آن استفاده شده و مرده است و دیگر قدرت تصویرسازی ندارد، به عبارت دیگر کلیشه محسوب می‌شود (Cuddon, 2013: dead metaphor).

پرمیاکوف کلیشه‌ها^۱ را در بیست و پنج طبقه تقسیم‌بندی می‌کند (به نقل از: شفیع کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۸۲-۲۸۵). شفیع کدکنی (۱۳۹۱: ۲۸۵) معتقد است ممکن است در زبان‌های مختلف برای بسیاری از موقعیت‌ها و مقتضیات احوال، کلیشه‌هایی جز این‌ها وجود داشته باشد. علاوه بر این، بسیاری از این کلیشه‌ها در زبان فارسی مصداقی ندارند و برخی از آن‌ها ویژه زبان روسی یا بعضی از زبان‌های اسلاو است. در واقع، کلیشه‌ها در بین اقوام، فرهنگ و زبان‌های مختلف تفاوت‌های بسیاری دارند. در این طبقه‌بندی‌ها، مثل‌ها نیز از جمله کلیشه‌ها ذکر شده است. برخی محققان معتقدند ضرب‌المثل‌ها با کلیشه‌ها متفاوت هستند، گرچه مانند کلیشه‌ها عبارات عامی هستند که قالب ثابتی دارند؛ اما در اصل از جهات دیگر کلیشه نیستند و مهم‌تر از همه اینکه کلیشه‌ها عموماً تلاش‌های ارتباطی را لکه‌دار می‌کنند، اما فراخواندن مثل‌ها اغلب یک عمل بلاغی مؤثر است (Heather, 2016: 193).

ذوالفقاری (۱۳۹۶: ۵۶-۵۷) کلیشه‌های زبانی را شامل انواع نفرین‌ها، دشنام‌ها، تعارف‌ها، دعاها، سوگندها، تهدیدها، تکیه کلام‌ها، متلک‌ها، کنایات و امثال می‌داند که بیشتر در وضعیتی خاص به کار می‌روند. از نظر او کلیشه‌های زبانی مشخصه‌هایی دارند: متنوع و زاینده‌اند؛ جنبه شفاهی دارند؛ قابل ترجمه و معنی کردن نیستند، بلکه باید آن‌ها را در توصیف

۱. این کلیشه‌ها عبارت‌اند از: ضرب‌المثل‌ها و عبارات مثلی؛ معماها؛ رمزهای شگون و بدشگونی؛ کارگفته‌ها؛ باورها؛ رؤیاهای پیش‌گویانه؛ دشنام‌ها و نفرین‌ها؛ شادآرزویی در شادخوارگی؛ فال‌نیک‌زدن؛ پرسش‌ها و مسائل؛ سوگندها؛ مشکل‌ها/ لغزها/ معماها؛ تهدیدها؛ زبان‌گیره‌ها؛ اباطیل ملفقه؛ متلک‌ها؛ اسلوب مضاحک‌گویی؛ وردها و عزایم، افسون‌ها؛ خرده‌متل‌ها و لطیفه‌های تک‌کلت؛ پاسخ‌های مضاحک‌گویانه؛ مضاحک معماگونه؛ مضافات القاب و عناوین؛ حکایات زحمت‌افزا؛ متلک‌های غافلگیرکننده؛ عبارات قالبی آغاز افسانه‌ها.

و تشریح یا با اصطلاحات دیگر معنی کرد؛ و کوتاه و حاصل معانی عمیق و فشرده‌اند. در هر یک از طبقه‌بندی‌های مذکور به ساختار یا محتوای کلیشه‌ها توجه شده است. کاربرد برخی از این انواع در متون ادب عامه نه تنها عیب محسوب نمی‌شود، بر زیبایی و رسایی کلام می‌افزاید؛ اما در این پژوهش از کاربرد کلیشه‌ها در گونه علمی بحث می‌شود. در متون علمی عبارات تکراری، قالبی و فاقد خلاقیتی مشاهده می‌شوند که به شیوه‌های مختلف ساخته و پرداخته می‌شوند؛ از جمله: تأثیر از زبان عامیانه؛ گرت‌برداری؛ کاربرد نادرست کلمه و تغییر معنی آن؛ و ادبی‌نویسی.

بحث و بررسی

در متون دانشگاهی، کلیشه‌ها با توجه به موقعیتشان در متن به انواعی تقسیم می‌شوند: (۱) عبارت‌های آغازی، (۲) کلمات و عبارت‌های میانی و (۳) عبارت‌های پایانی. این کلیشه‌ها^۱ در متون دانشگاهی در بخش‌های گوناگون کلام مشاهده و به شیوه‌های مختلف ساخته می‌شود که در ادامه بررسی می‌شوند.

عبارت‌های آغازی

از جمله کلیشه‌های پرسامد در متون دانشگاهی کلیشه‌های آغازی هستند که نویسندگان با مقاصد مختلف آن‌ها را به کار می‌برند. این عبارات چند مشخصه دارند: (۱) بی‌هیچ خلاقیتی در کلام بسیاری از نویسندگان تکرار می‌شوند؛ (۲) به نظر می‌رسد نویسندگان گاهی این گونه تصور می‌کنند که کاربرد آن‌ها بر رسمیت و اعتبار کلام آن‌ها می‌افزاید؛ (۳) غالباً با اطناب همراه هستند، یا حشو به نظر می‌رسند و حذف آن‌ها خللی در معنای کلام ایجاد نمی‌کند و (۴) برای ارتباط بین بخش‌هایی از کلام به کار می‌روند که انسجام لازم را ندارند؛ برای مثال وقتی نویسنده بین مطلبی که می‌خواهد ذکر کند و مطلبی که پیش از آن گفته است، ارتباط

۱. کلیشه‌ها را بر مبنای مؤلفه‌های دیگری نیز می‌توان تقسیم‌بندی کرد؛ از جمله بر مبنای دایره شمول، که به انواع فردی و عام تقسیم می‌شوند. برخی نویسندگان یا سخنوران تکیه کلام‌های خاصی در نوشتار یا گفتار دارند که به‌طور ناخودآگاه و مکرر آن‌ها را به کار می‌برند. ویژگی عمده این پاره‌گفتارها تکرارپذیری و کاربرد بی‌جا و نامناسب است و از جمله «کلیشه‌های فردی/شخصی» آن‌ها محسوب می‌شود و «کلیشه‌های عام»، یعنی عبارات پیش‌پاافتاده و تکراری‌اند که به دلیل کاربرد فراوان و نابجا از وسعت دایره واژگانی متن می‌کاهند و از زیبایی زبان جلوگیری می‌کنند.

مستقیمی نمی‌بیند، از عبارت کلیشه‌ای «لازم به ذکر است که ...» استفاده می‌کند. این گونه جملات به دلیل تکرار قالبی، نداشتن خلاقیت و اطناب کلیشه قلمداد می‌شوند. برخی از کلیشه‌های آغازی عبارت‌اند از:

۱. عباراتی که برخی نویسندگان برای جلب توجه مخاطب و تأکید کردن بر مطلب به ابتدای کلام می‌افزایند؛ مانند:

- باید یادآوری نمود که ... (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۲).

- در پایان یادآور می‌شویم ... (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: سیزده).

- شایان ذکر است ... (قائدان، ۱۳۹۶: ۳۰؛ مکی، ۱۳۸۳: ۱۴۹ و ۱۵۰).

- از نظر دستاوردهای ادبی قابل ذکر است که ... (مکی، ۱۳۸۳: ۱۷۴).

- باید دانست که ... (مکی، ۱۳۸۳: ۱۹۶).

تأمل در شواهد مذکور نشان می‌دهد در بسیاری مواضع کاربرد یک قید یا عبارت قیدی کوتاه‌تر، حرف ربط یا دیگر حروف، جایگزین مناسبی برای این جملات کلیشه‌ای است؛ حذف آن‌ها هم مخلّ معنا نیست. برای نمونه، به این عبارت‌ها دقت کنید:

- جمعیت عبارت است از کلیه افرادی که در این کشور ساکن هستند. شایان ذکر

است که اتباع بیگانه مقیم یک کشور، جزء جمعیت آن محسوب می‌شوند (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۴).

که با حذف عبارت کلیشه‌ای «شایان ذکر است که» و افزودن حرف ربط «نیز» به جمله دوم عبارت این گونه اصلاح می‌شود: جمعیت عبارت است از کلیه افراد ساکن در یک کشور؛ اتباع بیگانه مقیم آن کشور نیز جزء جمعیت آن محسوب می‌شوند.

در شاهد مذکور کاربرد علائم سجاوندی مناسب نیز بر انسجام نوشته می‌افزاید و ارتباط بین اجزای کلام در عبارت اصلاح شده با نقطه‌ویرگول برقرار شده است. در ادامه، به برخی دیگر از عبارت‌های آغازی اشاره می‌شود که عبارات کلیشه‌ای طولانی به ابتدای کلام افزوده شده است:

- این بود جشن‌ها، مراسم و موکب‌های معروف عصر عباسی که ... (مکی، ۱۳۸۳:

۱۹۱).

در نمونه مذکور، نویسنده پیش از این از وضعیت مراسم و موکب‌های عصر عباسی صحبت و جزئیات آن را به‌طور کامل تبیین کرده است؛ بنابراین ذکر این جمله که با

عبارت کلیشه‌ای «این بود ...» آغاز می‌شود، تکرار مطالب قبل است و ضرورتی ندارد.

- بدین ترتیب روشن می‌شود که ... (مکی، ۱۳۸۳: ۱۹۵).

- بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که ... (مکی، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

جایگزین کردن عبارات «بدین ترتیب»، «به این صورت» یا «بنابراین» ضمن کوتاهی، گویایی و رسایی برای عبارات کلیشه‌ای مذکور مناسب هستند.

۲. عبارت‌هایی که برای نشان دادن بدیهی بودن مطلب به کار می‌روند؛ مانند:

- می‌دانیم که ...؛ از سوی دیگر می‌دانیم که ... (مکی، ۱۳۸۳: ۱۷۳ و ۲۰۵).

- بدیهی است که ... (مکی، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

- این نکته نیز بدیهی می‌نمود که ... (شعبانی، ۱۳۹۵: ۲۶).

با مشاهده شواهد مذکور این پرسش مطرح می‌شود که اگر مطلبی از جمله بدیهیات است چه نیازی به طرح آن در پژوهش دانشگاهی است و اگر طرح آن برای تبیین مقدمات موضوع لازم است چه نیازی به ذکر عبارات کلیشه‌ای «می‌دانیم که ...» و ... است. بنابراین، بهتر است با رعایت نظم و انسجام نوشته، مقدمات ضروری نوشته ذکر و از کاربرد این گونه جملات پرهیز شود.

۳. نمونه‌های دیگر نیز به گونه‌ای اند که بهتر است برای آن‌ها جایگزین‌های کوتاه‌تر

و- به تناسب بافت کلام- متنوع‌تری در نظر گرفت؛ مانند:

- این سخن در حالی است که ... (قائدان، ۱۳۹۶: ۵۴).

عبارات پیوندی «درحالی‌که»، «به‌صورتی‌که»، «به‌گونه‌ای» و ... جایگزین مناسب‌تری برای این جمله هستند.

۴. تعابیری که با فعل «توانستن» ساخته می‌شوند؛ مانند:

- می‌توان گفت که ... (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: نه).

تعبیر «گفتنی است» یا «درواقع» جایگزین مناسبی برای این عبارت است؛ البته گاهی نیز حذف این عبارت خللی در معنا ایجاد نمی‌کند.

کلمات و عبارت‌های میانی

این دسته از کلمات به چند صورت ساخته می‌شوند: گره‌برداری از زبان‌های بیگانه‌اند و به سبب تکرار و ابتدال در زبان فارسی کاربرد قالبی یافته‌اند؛ حاصل شتاب‌زدگی، تبدلی ذهن و کمبود دایره واژگان نویسنده‌اند؛ با بی‌توجهی به معنای اصلی کلمه و تغییر آن

کاربرد قالبی یافته‌اند و به تأثیر از زبان عامیانه در نوشته‌های دانشگاهی به کار می‌روند. الف) گرت‌برداری^۱ از زبان‌های بیگانه^۲. گرت‌برداری نوعی وام‌گیری زبانی است که به صورت‌های مختلفی انجام می‌شود و در بسیاری مواقع خصلت معیاری زبان را مخدوش می‌کند (ر.ک.: سمیعی گیلانی، ۱۳۹۶: ۶۱). در گرت‌برداری یا وام‌گیری صورت ترکیبی یا اصطلاحی، نحوی یا معنایی کلمات به اجزاء سازنده‌اش تجزیه می‌شود و ترجمه لفظ به لفظ یا تعمیم معنایی یا تغییر ساختاری می‌یابد (ر.ک.: ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۲۰۳). تقسیم‌بندی‌هایی از گرت‌برداری مطرح شده است؛ از جمله:

۱. گرت‌برداری واژگانی: ترجمه تحت‌اللفظی یا تجزیه صورت ترکیبی کلمات یا اصطلاحات به اجزاء سازنده آن و معادل‌گذاری هر جزء در زبان وام‌گیرنده؛
۲. گرت‌برداری معنوی (معنایی): تعمیم دادن یکی از معانی واژه در زبان مبدأ به دیگر معانی آن در زبان مقصد؛
۳. گرت‌برداری نحوی: گرت‌برداری از ساخت زبان بیگانه در زبان مقصد (ر.ک.: نیکوبخت، ۱۳۹۳: ۱۰۹-۱۰۶).

از بین روش‌های مذکور، گرت‌برداری واژگانی می‌تواند در واژه‌گزینی استفاده و موجب غنای زبان مقصد شود؛ اما گرت‌برداری معنایی و نحوی به دلیل تغییر در معناشناسی و ساخت زبان، آسیب‌هایی برای زبان وام‌گیرنده دارد. ضمن اینکه برخی از گرت‌برداری‌های معنایی و نحوی در زبان فارسی چندان تکرار شده‌اند که به دلیل تکرار قالبی و نداشتن خلاقیت به کلیشه تبدیل شده‌اند؛ برای مثال:

به عنوان: این تعبیر، گرت‌برداری نحوی از «as» انگلیسی است که در نگارش فارسی به صورت وسیع بدون توجه به ساخت زبان فارسی به کار می‌رود و با توجه به تکرار بیش از حد و کاربرد قالبی آن بدون توجه به معنا، از جمله کلیشه‌های زبانی نیز محسوب می‌شود. نجفی (۱۳۹۳: ۸۳-۸۴) با طرح مثال‌هایی کاربرد این تعبیر را در زبان فارسی زائد می‌داند و

1. calque

۲. نظر به اینکه گرت‌برداری معنایی و نحوی، خود، به کاربرد نادرست زبان منجر می‌شود، از جمله خطاهای نگارشی است و مقوله‌ای مستقل از کلیشه‌نویسی محسوب می‌شود؛ اما برخی از گرت‌برداری‌ها به دلیل تکرار بیش از حد به کلیشه تبدیل می‌شوند و بنابراین بین این دو مبحث (گرت‌برداری و کلیشه‌نویسی) اشتراک‌هایی وجود دارد. در این بخش صرفاً شواهدی از گرت‌برداری بررسی می‌شود که در بسیاری از متون دانشگاهی به صورت قالبی تکرار می‌شود.

معتقد است که باید آن را از جمله حذف کرد تا عبارت فارسی شود. صلح جو (۱۳۹۴: ۳۳-۳۴) نیز معتقد است این تعبیر در زبان فارسی جا خوش کرده است و گاهی نویسنده به جای آن از واژه «چونان» استفاده می کند که چیزی نیست جز صورت فارسی شده آن و جمله به لحاظ ساختاری نیازی به آن ندارد. برای مثال:

- آشنایی با مشخصه های دولت پیامبر (ص) به عنوان نخستین الگوی دولت در اسلام (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱).

عبارت مذکور به هدف نویسنده از نگارش فصل اول کتاب اشاره دارد که با حذف عبارت «به عنوان» و جایگزین کردن ویرگول برای بخش دوم کلام (...، نخستین الگوی دولت در اسلام) عبارت بدلی برای دولت پیامبر (ص) در نظر گرفته می شود. نیز در عبارات زیر، «به عنوان» زائد و قابل حذف است:

- برخی توصیه های قبلی مأمون عباسی پدر وی را به عنوان علت مسموم کردن امام برشمرده اند. برخی نیز خبر مسمومیت امام را به عنوان قول مرجوح دانسته اند^۱ (قریشی کرین و قاسمیان، ۱۳۹۶: ۱۳۰).

- در میان علوم به عنوان شاخه ای غیر علمی شمرده می شد (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۵).
 ب) تعابیر کلیشه ای حاصل از شتاب زدگی، تنبلی ذهن و کمبود دایره واژگان. بسیاری از تعابیر کلیشه ای میانی حاصل شتاب زدگی و بی دقتی در گزینش واژگان هستند؛ از جمله:

عدم: از جمله کلیشه های بسیار رایج در نوشته های دانشگاهی است که غالباً برای منفی کردن کلمه به کار می رود. «عدم» در فلسفه ضد وجود است و تعبیر «عدم وجود» که در بسیاری از نوشته ها به کار می رود، تعبیر نارسا و در عین حال متناقضی است. بهتر است در فارسی از معادل های مناسب آن مانند: نداشتن (عدم تمرکز: تمرکز نداشتن)، بی (عدم دقت: بی دقتی)، نا (عدم آگاهی: نا آگاهی)، نکردن (عدم درک: درک نکردن)، نشدن (عدم موفقیت: موفق نشدن)، و نبودن (عدم شفافیت: شفاف نبودن) استفاده کرد (ر.ک.: ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۲۱۶)؛ برای مثال:

- «به سبب عدم سکونت در این مناطق ...» (قائدان، ۱۳۹۶: ۷)؛ تعبیر مناسب:

۱. علاوه بر گرت برداری کلیشه ای، این جمله ابهام نیز دارد و با توجه به اینکه پرداختن به دیگر خطاهای زبانی شواهد مذکور به اطلاع کلام می انجامد، از ذکر آن صرف نظر شد.

سکونت نداشتن.

- «... به سبب عدم آشنایی ...» (قائدان، ۱۳۹۶: ۱۸)؛ تعبیر مناسب: ناآشنا بودن / بی‌اطلاعی / آشنایی نداشتن.

- «عدم اختصاص خلافت به خاندان خاص» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۶)؛ تعبیر مناسب: اختصاص نداشتن.

- «علت این مسئله به دو عامل اساسی برمی‌گردد: نخست عدم آگاهی ...» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: نه)؛ تعبیر مناسب: آگاهی نداشتن / ناآگاهی.

- «عدم توجه به علل رویدادها» (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۷)؛ تعبیر مناسب: بی‌توجهی.

همچنین، کاربرد این کلیشه‌ی زبانی گاهی موجب ابهام متن می‌شود؛ برای مثال:
- «عدم نظارت دولت مرکزی» (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۱۰۱)؛ در این عبارت دو معنا از تعبیر «عدم نظارت» برداشت می‌شود: نظارت نکردن دولت و نظارت نداشتن بر دولت مرکزی.

مورد: این کلمه از جمله کلیشه‌هایی است که بر اثر شتاب‌زدگی و بی‌توجهی به گزینش واژگان در سال‌های اخیر کاربرد وسیعی یافته است؛ نیز در زبان فارسی با توجه به بافت کلام جایگزین‌های متنوع‌تر و گویاتری دارد و بهتر است تا حد امکان از کاربرد آن پرهیز کرد؛ برای مثال:

- «شیرینی مورد خواست اغنیا و فقرای عباسی» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۵۱)؛ تعبیر مناسب: محبوب.

- «... مورد احترام آنان بوده ...» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۷۶)؛ تعبیر مناسب: در نظر آنان محترم بوده.

- «در موارد لازم دخالت می‌نمود» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۹)؛ تعبیر مناسب: در صورت نیاز / به‌هنگام ضرورت.

- «... در مورد سقوط خلافت امویان ...»؛ «در مورد اکثر خلفای اموی ...»؛ (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲ و ۸۲)؛ تعبیر مناسب: درباره‌ی ...

چیز: این واژه در اشاره به امور مختلفی به کار می‌رود. صلح جو (۱۳۹۱: ۶۳) معتقد است «چیز» در مواردی صرفاً اشاره‌ای درون‌زبانی، مانند ضمیر است؛ همچنین با این استدلال که این واژه در فرهنگ سخن به گونه‌ای تعریف شده است که معانی مختلفی را

دربر می‌گیرد، معتقد است ویراستاران می‌توانند با خیال راحت آن را به کار گیرند (ر.ک.: صلح‌جو، ۱۳۹۱: ۶۳). در کاربرد این واژه باید توجه داشت که گاهی در اشاره به پدیده، حالت، موضوع و ... به کار می‌رود که مابازاء خارجی ندارد و کاربرد آن نیز نادرست نیست؛ اما گاهی نویسندگان و گویندگان فراوان، شتاب‌زده و بدون تأمل این واژه را به کار می‌گیرند؛ در حالی که می‌توان واژه مناسب‌تری را که مابازاء خارجی دارد، جایگزین آن کرد. در این حالت، این واژه کلیشه‌زبانی یا نوشتاری آن‌ها می‌شود و بهتر است از کاربرد آن پرهیز کرد؛ برای مثال:

- «از چیزهایی خبر می‌دهد که ...» (قائدان، ۱۳۹۶: ۵۴).

- «از صداقت و درستی فرزند عبدالله چیزهای زیادی شنیده بود»؛ «از درستکاری او

چیزهایی شنیده بود» (قائدان، ۱۳۹۶: ۵۶ و ۵۷).

کلمه «چیزها» در نمونه نخست به معنای وقایع و در نمونه دوم و سوم به معنای «مطالب» به کار رفته است.

ج) ساخت تعابیر کلیشه‌ای با تغییر معنای کلمه. برخی از تعابیر کلیشه‌ای بر اثر تغییر

کاربردی قالبی یافته‌اند؛ از جمله:

پیرامون: این واژه در لغت به معنای حوالی و اطراف است (ر.ک.: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل

«پیرامون»). ابوالحسن نجفی (۱۳۹۳: ۱۸۸) معتقد است این واژه در آثار معتبر ادبیات فارسی

در معنای مجازی به کار نرفته است و البته دلیلی هم بر منع استعمال آن نیست؛ اما اگر امروز

بخواهیم «در پیرامون» را به کار ببریم باید معنای درست آن را در نظر داشته باشیم. مثلاً «در

پیرامون مسئله‌ای بحث کردن» یعنی «در حول و حوش مسئله‌ای (و نه خود آن) بحث کردن».

بنابراین «پیرامون» و «در پیرامون» معادل «درباره» نیست و نباید به جای آن به کار رود. این واژه

در متون دانشگاهی بدون توجه به معنای قاموسی به جای «درباره» کاربرد وسیع و کلیشه‌ای

یافته است؛ برای مثال:

- «تحقیق و پژوهش پیرامون تاریخ تحول دولت اسلامی ...»؛ «مشکلات تحقیق

پیرامون این مفهوم ...» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: یازده و ۱).

- «این اختلاف باعث شد تا پیرامون آن در متون تاریخی داستان‌هایی نیز ساخته و

پرداخته شود» (قائدان، ۱۳۹۶: ۴۴).

«به تعقل پیرامون خلقت و طبیعت بپردازند» (قائدان، ۱۳۹۶: ۵۱).

بالا: این کلمه در قاموس لغت به معنای فراز، مقابل نشیب، روی، مقابل زیر و به

مجاز بیش است (ر.ک.: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بالا») و امروزه به طور وسیع و قالبی برای بسیاری از معانی در گفتار و نوشتار به کار می‌رود؛ برخی کاربردهای نادرست این واژه عبارت‌اند از: میزان بالا (به جای بسیار)، روحیه بالا (به جای خوب، قوی)، مدل بالا (به جای جدید)، مدارج بالا (به جای عالی) (ر.ک.: ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۲۱۱). در متون دانشگاهی نیز این کلمه بدون توجه به معنای قاموسی به صورت کلیشه‌ای در معانی مختلفی به کار رفته است؛ برای مثال:

- «هدف از این تفکر پیدا کردن راه‌حل‌هایی در جهت بالا بردن کارآمدی ... بوده است» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: یازده).

به نظر می‌رسد منظور نویسندگان از «بالا بردن کارآمدی» در این عبارت «بهبود عملکرد» است.

- «هزینه‌های آن بالا می‌رفت»؛ «قیمت‌های آن بالا می‌رفت» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۴۸ و ۱۵۰).

پیشنهاد می‌شود جمله‌های مذکور به این صورت اصلاح شود: هزینه‌های آن (قیمت‌های آن) افزایش می‌یافت.

چالش: این واژه از جمله کلیشه‌هایی است که به دلیل بی‌توجهی به معنای اصلی واژه، به صورت ناشیانه در نوشتار به کار می‌رود. این واژه معانی مختلفی دارد؛ از جمله: رفتاری که از روی ناز و تکبر و عجب باشد؛ جنگ و جدال و حمله و یورش؛ زدو خورد و جدال و تلاش؛ کشتی و مصارعت (ر.ک.: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «چالش»). چالش واژه‌ای ترکی و به معنای جنگ است. در متون ادبی فارسی هم به همین معنا به کار رفته است. در سال‌های اخیر مشابهت صوری این واژه و واژه challenge باعث شده است تا این واژه به اشتباه در معانی دیگری نیز به کار رود. challenge به معنای مبارزه طلبی و مجازاً ستیزه‌جویی است (ر.ک.: نجفی، ۱۳۹۳: ۱۴۵). به تأثیر از این واژه و شباهت صوری آن با واژه چالش ترکی ترکیب‌هایی چون «به چالش کشیدن» در متون دانشگاهی راه یافته است؛ برای مثال:

- «ذهن هر انسانی را که به موضوعی چون دولت توجه دارد، به شدت به چالش می‌کشند و به تفکر وامی‌دارند» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: سیزده).

به چالش کشیدن در این عبارت معادل «به تفکر واداشتن» است و ذکر آن ضرورتی ندارد.

- «تشریح مشکلات و چالش‌های دولت پیامبر ...» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۸۶).

واژه «چالش‌ها» در این جمله به معنای مشکلات است و نیازی به ذکر آن نیست.

د) تأثیر از زبان عامیانه. برخی از تعابیر کلیشه‌ای میانی از زبان عامیانه وام گرفته شده‌اند و کاربرد آن‌ها در نوشتار دانشگاهی غیر رسمی و نابجاست؛ برای مثال: به اصطلاح: از جمله کلیشه‌هایی است که در گفتار کاربرد بسیاری دارد و به تبع آن در نوشتارهای دانشگاهی نیز به کار رفته است. کاربرد این عبارت تنها در صورتی صحیح است که عبارت بعد از آن، اصطلاح باشد؛ در حالی که اغلب هیچ اصطلاحی در کلام ذکر نشده است، در این صورت عبارت «به اصطلاح» زائد است و باید حذف شود؛ برای مثال: - «معمولاً این کار را با اورداد و اذکار و یا از طریق ستارگان انجام می‌دادند و به اصطلاح از علوم غریبه و طلسم و جادو بهره می‌بردند» (قائدان، ۱۳۹۶: ۳۴).

روی هم رفته: این تعبیر به جای قید «در مجموع» یا «به طور کلی» به کار می‌رود و بهتر است از کاربرد آن در متون دانشگاهی اجتناب کرد؛ برای مثال: - «روی هم رفته، او از دو نوع عصیبت سخن می‌گوید»؛ (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲ و ۵).

«روی هم رفته سه گونه تعریف از دولت وجود دارد...».

عبارت‌های پایانی

گروه فعلی آخرین بخش از ساختار گزاره و رکن اصلی جمله است که اهمیت بسزایی در تکمیل معنا و بیان مقصود نویسنده دارد. بی‌دقتی در کاربرد افعال به کاربرد کلیشه‌های زبانی در این بخش از کلام منجر شده است. کلیشه‌های رایج در عبارات فعلی به شیوه‌های مختلفی ساخته می‌شوند؛ از جمله:

۱. ساخت عبارات فعلی طولانی با کلیشه‌های رایج. کاربرد این افعال که اغلب حاصل شتاب‌زدگی و تنبلی ذهن هستند، در سال‌های اخیر افزایش یافته است و آسیب‌های جدی برای زبان به همراه دارد. تکرار عبارت‌های کلیشه‌ای در گروه فعلی اغلب به درازنویسی در این بخش از کلام منجر شده است. از جمله کلیشه‌های رایج در گروه فعلی، کلیشه‌هایی هستند که با ترکیب کلمه «مورد» با ساختار اصلی فعلی ساخته می‌شوند؛ برای مثال: - «جشن‌های ازدواج و عروسی مورد توجه و عنایت ویژه خلفای عباسی بود» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۸۵).

- «اگر تاریخ اسلام را ... مورد کندوکاو و تدقیق قرار دهیم» (قریشی کرین و قاسمیان، ۱۳۹۶: یازده).

- «امری که محققان شیعه ... آن را مورد بررسی قرار داده‌اند» (قریشی کرین و قاسمیان، ۱۳۹۶: ۱۷۰).

- «بحث دولت ... از زوایای مختلفی مورد تأمل قرار گرفته است» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ده).

- «او را به شدت مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند» (قائدان، ۱۳۹۶: ۱۸).
- «در گرامیداشت این مناسبت‌ها مراسم و قواعد و اصول به مورد اجرا گذاشته می‌شد» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۶۱).

کلیشه‌های «مورد توجه بودن»، «مورد کندوکاو قراردادن»، «مورد تأمل / بررسی قرار دادن» و افعالی که با همین ساختار شکل می‌گیرند، در متون دانشگاهی بسیار پرکاربرد هستند؛ درحالی که افعالی مانند توجه کردن، کندوکاو کردن و ... به مراتب کوتاه‌تر و روان‌تر از صورت‌های مذکورند. همچنین، عبارات کلیشه‌ای دیگری به متون دانشگاهی راه یافته‌اند که به نظر می‌رسد برخی نویسندگان ناآگاه برای رسمی‌تر شدن نوشته آن‌ها را ناشیانه به کار برده‌اند؛ از جمله:

- «... به این مهم اهتمام ویژه‌ای مبذول گردد» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: دوازده)؛
که «توجه ویژه‌ای شود» یا «به‌طور ویژه توجه شود» پیشنهاد می‌شود.

- «در روایات شیعه در مورد مدت زمان حکمرانی امام مهدی (عج) نیز بحثی صورت نگرفته است» (قریشی کرین و قاسمیان، ۱۳۹۶: ۱۶۹)؛ که عبارت «درباره ... بحث نشده است» پیشنهاد می‌شود.

- «... هیچ کوششی صورت ندادند»؛ «کوششی برای فرهنگ ایرانی و زبان فارسی به عمل نیاوردند» (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۷ و ۳۹)؛ که بهتر است به جای عبارت «کوشش صورت دادن» و «کوشش به عمل آوردن» از «کوشش کردن» استفاده کرد.

کاربرد این نوع کلیشه‌های فعلی نه تنها مفهوم جدیدی به زبان نمی‌افزایند، با تکرار یک ساختار قالبی از تنوع و زایایی زبان نیز ممانعت می‌کنند؛ ضمن اینکه این نوع کلیشه‌ها تنها در صورت نوشتاری زبان نمود یافته است و در گفتار کاربردی ندارد. کلماتی که فقط در نوشتار به کار می‌روند و حتی پس از سال‌ها رواج در زبان نوشتار هنوز وارد زبان گفتار نشده‌اند، همین خود دلیلی است بر مغایرت آن‌ها با طبیعت زبان فارسی (ر.ک.: نجفی، ۱۳۹۳: هفت) که بهتر است به کار نروند.

۲. استفاده از عبارات ادبی مبتذل و تکراری^۱. از جمله ویژگی‌هایی که برای گونه علمی (زبان علم) یاد می‌شود آن است که «زبان علم فارغ از ارائه و پیرایه ادبی و صدق بنیاد است. از این حیث، زبان علم در مقابل زبان ادبی قرار گرفته است که نمادین و ذاتاً مبهم و فارغ از صدق و کذب و تناسب بنیاد است» (سارلی، ۱۳۸۷: ۱۴۲). بنابراین، کاربرد تصاویر ادبی در گونه علمی جایز نیست. عباراتی در برخی متون دانشگاهی مشاهده می‌شود که از جمله تصاویر تکراری و مبتذل ادبی است و طبق تعریف پارتریج (Patridge, 2005) کلیشه قلمداد می‌شود. کاربرد این تصاویر به سه دلیل در گونه علمی جایز نیست: (۱) به علت ادبی بودن از وضوح نوشته می‌کاهد؛ (۲) به صورت قالبی و مبتذل تکرار می‌شوند؛ و (۳) به طولانی شدن کلام می‌انجامند. برای نمونه به جملات زیر توجه کنید:

- «درست در زمانی که دولت بی‌اعتبار اموی، بر عصای موریانه خورده خویش تکیه داشت و هر تندبادی می‌توانست آن را به خاک هلاک بسپارد، در گرما گرم این جریانات بود که بنی عباس آرزوی خلافت در سر می‌پروراند» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۶۸).

عبارات ادبی در این نوشته نه تنها کمکی به رسایی متن نکرده، موجب ابهام نیز شده است. از تعبیر «دولت اموی بر عصای موریانه خورده خویش تکیه داشت» معانی مختلفی برداشت می‌شود: دولت ضعیف شده بود؛ دولت نزد مردم اعتبار و آبرویی نداشت؛ دولت خود زمینه نابودی خود را فراهم کرده بود یا ... «تندباد» نیز در بسیاری از متون ادبی استعاره برای حوادث روزگار است. این تعبیر از جمله عبارت‌های قالبی ادبی است که کاربرد آن در این متن صریح و روشن نیست. آیا منظور از تندباد^۲، حرکت مخالف، اعتراض، حادثه شوم یا ... است؟ تعبیر «به خاک هلاک سپردن» نیز هر چند ابهامی ندارد، کلیشه‌ای ادبی است و کاربرد آن در نثر دانشگاهی صحیح نیست.

- «بغداد در این ایام از حاجیان و مردم شهر ... موج می‌زد» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۸۶)؛ «در طعانش برکت، در سخنانش معرفت و در رفتارش ادب و نزاکت موج می‌زد» (قائدان، ۱۳۹۶: ۵۷).

که در نمونه نخست، نویسنده با عبارت‌سازی ادبی و بهره‌گیری از استعاره مکثیه بغداد را به دریایی تشبیه می‌کند که حرکت متراکم مردم و حاجیان همچون امواجی در آن

۱. تصاویر ادبی در بخش‌های دیگر کلام، به‌ویژه در عبارات میانی دیده می‌شود؛ برای جلوگیری از اطناب و تکرار مطالب از ذکر آن‌ها در عبارات میانی صرف نظر شد.

۲. این تعبیر از جمله کلیشه‌های ادبی است که در میانه کلام مشاهده می‌شود.

مشاهده می‌شود و این، کلیشه‌ای ادبی است و بهتر است گفت «بغداد در این ایام پر بود از حاجیان و مردم شهر که ...». در نمونه دوم نیز جمله به این صورت اصلاح می‌شود: «طعامش سرشار از برکت و سخنانش سرشار از معرفت بود و ادب و نزاکت در رفتار او به وضوح دیده می‌شد».

- «نیاز انسان به غذا در سرلوحه تمایلات فطری و نیازمندی‌های اساسی قرار دارد» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

که نویسنده با عبارت‌سازی ادبی، نیاز انسان به غذا را همچون سرلوحه، مقدم بر دیگر نیازها در نظر گرفته است که بهتر است جمله چنین باشد: «نیاز انسان به غذا از جمله نخستین تمایلات فطری و نیازهای اساسی اوست».

- «شبه جزیره عربستان ... منطقه‌ای است که بیش از هر نقطه مسکونی جهان، انبیای الهی را در خود جای داده و حوادث فراوانی به خود دیده است» (قائدان، ۱۳۹۶: ۵). نویسنده ضمن بهره‌گیری از آرایه تشخیص دو عبارت «در خود جای دادن» و «به خود دیدن» را در باب شبه جزیره عربستان به کار برده است.

گرایش به ادبی‌نویسی گاهی نیز به طولانی‌شدن جمله می‌انجامد؛ برای مثال: - «در همان حال که گرد و خاک متأثر از فقر و عقب‌ماندگی و عادات و آداب سخیف کهن را از سر و روی می‌زدود ...» (شعبانی، ۱۳۹۵: ۳).

که حذف تشبیه موجود در جمله (تشبیه فقر و عقب‌ماندگی و ... به گرد و خاک) کلام را موجزتر و رساتر می‌کند: «در همان حال که فقر، عقب‌ماندگی و عادات و آداب سخیف کهن را از بین می‌برد ...»

۳. گرت‌برداری از زبان‌های بیگانه. برخی از افعال در زبان فارسی به تأثیر از زبان‌های بیگانه در معانی جدیدی به کار رفته و کاربرد کلیشه‌ای یافته‌اند؛ از جمله:

توانستن: این فعل معانی مختلفی دارد، از جمله: قدرت داشتن، یارستن، مقدور بودن، لایق و قابل بودن (ر.ک.: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «توانستن»). ابوالحسن نجفی معتقد است از بین معانی مذکور دو معنی «استعداد بالقوه یا بالفعل داشتن برای کاری» و «اجازه داشتن» یا «حق داشتن» رایج‌تر است و در سال‌های اخیر بر اثر گرت‌برداری از زبان‌های فرانسه و انگلیسی معنای «محمّل بودن و ممکن بودن» نیز برای این فعل به کار رفته است و استعمال توانستن به معنای ممکن بودن غلط است و با روح زبان فارسی مغایرت دارد (ر.ک.: نجفی، ۱۳۹۳: ۱۱۸-۱۱۹). البته کاربرد این لفظ در معنای میسر بودن در زبان فارسی

شواهدی دارد و غلط به نظر نمی‌رسد؛ اما این فعل در نوشتار کاربرد وسیع و کلیشه‌ای یافته است. تکرار بدون تفکر و قالبی این فعل بدون توجه به معنای لفظی در بسیاری از متون دانشگاهی دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که گاهی نویسندگان در یک بند چندین بار از این فعل استفاده می‌کنند و حتی گاهی به کلیشه فردی نویسنده بدل شده است؛ برای مثال:

- «به لحاظ عملی مشکل بتوان زندگی را بدون دولت تصور کرد» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: نه)؛ که «از نظر عملی تصور زندگی بدون دولت دشوار است»، عبارت صحیح‌تری است.

- «دولت در جوامع اسلامی ... واقعیت روزمره‌ای است که نمی‌توان نادیده گرفت» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: نه)؛ که عبارت «نباید آن را نادیده گرفت» جایگزین مناسبی برای عبارت مذکور است.

- «در اینجا نمی‌توان از جناح انصار نام نبرد» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۷)؛ که این عبارت به دو صورت اصلاح می‌شود: «در اینجا باید از جناح انصار نام برد» یا «بهرتر است در اینجا از جناح انصار نام برد».

۴. بی توجهی به معنای قاموسی و تغییر معنای کلمه. بی توجهی به معنای قاموسی برخی از افعال موجب شکل‌گیری برخی کلیشه‌های فعلی شده است؛ از جمله: نمودن: در نثرهای دانشگاهی مشاهده می‌شود که نویسندگان در برخی از عبارات فعلی به جای فعل کمکی «کرد» از افعالی نظیر «نمودن» و «یافتن» بهره می‌برند. این افعال بدون توجه به معنای اصلی فعل و غالباً برای جلوگیری از تکرار به کار می‌روند؛ ضمن اینکه در زبان گفتار نیز کاربرد ندارند و باید در متون دانشگاهی نیز از کاربرد آن‌ها پرهیز کرد؛ برای مثال:

- «فراهم می‌نمودند» و «نثار عروس و داماد نمود» (مکی، ۱۳۸۳: ۱۸۰ و ۱۸۵)؛ «دخالت می‌نمود»؛ «وفات نمودند»؛ «استفاده می‌نمود»؛ «عرضه نموده‌اند»؛ «تقویت نمود» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۹، ۳۵، ۷۹، ۸ و ۱۱)؛ «آنان را وادار به عقب‌نشینی نمود» (شعبانی، ۱۳۹۵: ۲۳).

فعل «نمودن» در قدیم در دو معنا به کار می‌رفته است: ۱) نشان دادن و عرضه کردن و ۲) به نظر آمدن (نجفی، ۱۳۹۳: ۳۹۵-۳۹۶). استعمال این فعل به جای «کردن» تا قرن هشتم و نهم نادر است و از آن به بعد، به ویژه در دوران صفویه و قاجاریه فزونی می‌گیرد (شعبانی، ۱۳۹۵: ۳۹۶).

ارائه دادن: این فعل در قاموس لغت به معنی نمودن و نشان دادن است (ر.ک.: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ارائه»); اما گاهی بدون تفکر و تأمل در معانی دیگری به کار رفته است و به دلیل تکرار از جمله کلیشه‌های زبانی محسوب می‌شود؛ برای مثال:

- «همین موجب می‌شود تا دیدگاه جدیدی دربارهٔ مسیر این تغییر و تحول به ما ارائه کند» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: سیزده); که «ارائه کردن» به جای «مطرح کردن» به کار رفته است.

- «... بینش جدیدی دربارهٔ اینکه ما قبلاً چگونه به دولت می‌نگریسته‌ایم به ما ارائه می‌کند» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: سیزده); که عبارت «ارائه کردن بینش» صحیح نیست و بهتر است از تعابیری مانند «دادن بینش» استفاده کرد.

- «نظریه‌های سیاسی ... توجیهی از حاکمیت و اطاعت شهروندان را ارائه می‌دهند» (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۴: سیزده); که عبارت «توجیه ارائه‌دادن» صحیح نیست و پیشنهاد می‌شود این جمله به کار رود: «نظریه‌های سیاسی ... دربارهٔ حاکمیت و اطاعت شهروندان توجیهی دارند».

بحث و نتیجه‌گیری

با بررسی کلیشه‌های زبانی و آسیب‌شناسی آن‌ها در متون دانشگاهی این نتایج حاصل می‌شوند:

۱. هرچند طبق تعاریف، بهره‌گیری از کلیشه‌ها در برخی از گونه‌های زبانی از جمله متون ادب عامه عیبی محسوب نمی‌شود و حتی بر زیبایی و رسایی کلام می‌افزاید، کاربرد تکراری و شتاب‌زده آن‌ها در گونهٔ علمی صحیح نیست.

۲. کلیشه‌ها در متون دانشگاهی در بخش‌های مختلف کلام (آغازی، میانی و پایانی) به کار می‌روند و به شیوه‌های مختلفی ساخته می‌شوند. کلیشه‌های آغازی با مقاصد مختلفی همچون جلب توجه مخاطب و تأکید بر مطلب، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، و نشان‌دادن بدیهی بودن مطلب بر آغاز کلام افزوده می‌شوند. این کلیشه‌ها غالباً اطناب دارند یا حشو هستند و برای برقراری ارتباط بین بخش‌هایی از کلام به کار می‌روند که انسجام لازم را ندارند. کلیشه‌های میانی به چند صورت و دلیل ساخته می‌شوند: گرت‌برداری از زبان‌های بیگانه؛ شتاب‌زدگی، تبلی ذهن و کمبود دایرهٔ واژگان نویسنده؛ بی‌توجهی به معنای قاموسی کلمه و تغییر آن؛ و تأثیرپذیری از زبان عامیانه. کلیشه‌های پایانی نیز به شیوه‌های

مختلفی به متون دانشگاهی راه یافته‌اند؛ از جمله: ترکیب عبارات فعلی با کلیشه‌های رایج و ساخت عبارات فعلی طولانی؛ تکرار عبارات ادبی مبتدل، گرت‌برداری از زبان‌های بیگانه و بی‌توجهی به معنای قاموسی فعل و تغییر آن.

۳. برخی کلیشه‌ها صرفاً در صورت نوشتاری زبان نمود دارند و در زبان گفتار به کار نمی‌روند؛ بنابراین مصداق تحول زبان تلقی نمی‌شوند و به دلیل مغایرت با طبیعت زبان فارسی باید از کاربرد آن‌ها پرهیز کرد.

۴. بسیاری از کلیشه‌ها در متون دانشگاهی حشو محسوب می‌شوند و قابل حذف هستند. البته گاهی نیز لازم است برای اصلاح کلیشه‌ها ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی با توجه به بافت کلام از حرف ربط مناسب، قید یا بدل بهره‌برد؛ گاهی نیز استفاده بجای و مناسب از علائم سجاوندی جایگزین مناسبی برای این کلیشه‌هاست.

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس، کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالییه و افتخارسادات‌هاشمی (۱۳۸۹). «شناسایی و توصیف گفتارهای قالبی‌شده زبان فارسی بر پایه نقش عوامل جامعه‌شناختی زبان»، *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، شماره ۳، ص ۱۱۹-۱۳۳.
- حاتمی، محمدرضا، توکل‌فر، نعمت‌الله و حمیدرضا رحیمی النک (۱۳۹۴). *تاریخ تحول دولت در اسلام*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- حسن‌زاده میرعلی، عبدالله، اکبری بیرق، حسن، یآوری، هادی، و محمد صادقی (۱۳۹۳). «درآمدی بر نظریه عام کلیشه‌ها»، *نقد ادبی*، سال هفتم، شماره ۲۸، ص ۵۳-۷۷.
- داوری، حسین (۱۳۹۶). «زبان غیر معیار در فرهنگ درست‌نویسی سخن»، *پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی*، شماره ۴۱، ص ۹۹-۱۲۰.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۶). «کلیشه‌های زبانی در متون کلاسیک ادب عامه فارسی»، *جستارهای زبانی*، دوره هشتم، شماره ۵ (پیاپی ۴۰)، ص ۵۳-۷۸.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۵). *آموزش ویراستاری و درست‌نویسی*، ویراست ۳، چاپ دوم، تهران: علم.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲). *راهنمای ویراستاری و درست‌نویسی*، چاپ سوم، تهران: علم.
- سارلی، ناصرقلی (۱۳۸۷). *زبان فارسی معیار*، تهران: هرمس.
- سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۹۶). *نگارش و ویرایش*، ویراست ۳، تهران: سمت.
- شعبانی، رضا (۱۳۹۵). *تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه*، چاپ سیزدهم، تهران: سمت.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات: درس گفتارهایی درباره نظریه ادبی صورت‌نگاریان روس*، تهران: سخن.

- صلح‌جو، علی (۱۳۹۴). نکته‌های ویرایش، ویراست دوم، تهران: نشر مرکز.
- قائدان، اصغر (۱۳۹۶). تاریخ اسلام از آغاز تا سال چهارم هجری، تهران: دانشگاه پیام نور.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۶). تاریخ‌نویسی در ایران: نقد و بررسی منابع برگزیده (از ابوعلی بلعمی تا میرزا آقاخان کرمانی)، تهران: سمت.
- قریشی کرین، سید حسن و سلمان قاسمیان (۱۳۹۶). تاریخ تحلیلی زندگانی ائمه معصومین، تهران: دانشگاه پیام نور.
- کارلز، جان بی و رونالد زیمانسکی (۱۳۸۱). دست‌افزار نویسندگان: راهنمای اصول شیوانویسی، ترجمه مهدی افشار، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مختاری اردکانی، محمدعلی (۱۳۹۴). «کلیشه»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۳۹، ص ۱۲۷-۱۳۲.
- معین، محمد (۱۳۷۷). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
- مکی، محمد کاظم (۱۳۸۳). تمدن اسلامی در عصر عباسیان، ترجمه محمد سپهری. تهران: سمت.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۹۳). غلط‌نویسیم: فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ نوزدهم.
- نیکویخت، ناصر (۱۳۹۳). میانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار، چاپ پنجم، تهران: چشمه.
- ورتینکوف، الکساندر (۱۳۸۰). «برخی ساخت‌های نحوی قالبی‌شده در زبان فارسی»، ترجمه محسن شجاعی، مجله زبان‌شناسی، شماره ۳۱، ص ۷۷-۸۲.
- هاجری، حسین (۱۳۸۸). «نکاتی چند درباره ویرایش متون درسی»، پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، شماره ۲۱، ص ۶۵-۷۶.

- Baldick, C. (2001). *The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms*, New York: Oxford University Press.
- Cuddon, J.A. (2013). *A Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*, revised by M.A.R Habib, 5th ed., Wiley-Blackwell.
- Partridge, E. (2005). *A Dictionary of Clichés*, New York: Taylor & Francis e-Library.
- Pickrel, P. (1985). "Identifying Clichés", *College English*, Vol, 47. No. 3: 252-261.
- Heather A. H. (2016). "Are proverbs cliché? An application of the elaboration likelihood model to folkloric performance", *Proverbium*, No. 33: 193-242.
- Stevenson Angus, (ed.)(2010), *Oxford Dictionary of English*, New York: Oxford University Press.